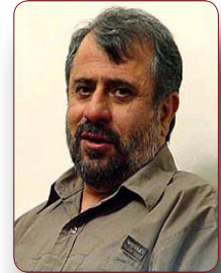


پایان لیبرال دموکراسی

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۱۳

تعداد صفحه : ۵

آفرین بررسی : ۸۷/۰۹

تاریخ تمریر : ۱۳۸۵

www.shandel.org

موضوع : نگاهی به روایت لیبرال دموکراسی از پایان تاریخ

پایان لیبرال دموکراسی

آن زمان که اتحاد جماهیر شوروی فروپاشید و از جغرافیای جهان محو شد و جنگ سرد پایان گرفت، سال ۱۹۹۱ میلادی، لیبرال‌ها و غرب باوران یک سویه نگر خوشحال شدند و شادمانه سرود حذف رقیب و پیروزی نظام لیبرال دموکراسی مدافع نظام سلطه و سرمایه داری را خواندند و حتی متفکری چون فوکویاما، نویسنده ژاپنی آمریکایی، پایان تاریخ را اعلام کرد و بدین ترتیب سیستم سیاسی اجتماعی لیبرال دموکراسی را همان جامعه برین و مرحله "پایان خوش تاریخ" دانست که پیامبران توحیدی وعده تحقق آن را داده‌اند. اکنون پانزده سالی از آن زمان گذشته است و در این زمان نه چندان بلند، حوادث مهمی به سرکردگی لیبرال دموکراسی بویژه آمریکایی در جهان رخ داده و از جمله آنها، اشغال افغانستان، جنگ اول عراق و اخیراً اشغال آن کشور و تهاجم گسترده اسرائیل، فرزند خوانده آمریکا در منطقه، علیه مردم مظلوم فلسطین است. حمله ویرانگر و ضد بشری اسرائیل به لبنان، نمونه دیگری است که حال در جریان است و با حمایت و احتمالاً هدایت مستقیم آمریکا و انگلیس آغاز شده و اهداف از پیش تعیین شده‌ای را دنبال می‌کند. در این دوران بویژه پس از حادثه تلخ یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، مکرر و به شکل بی سابقه‌ای حقوق بشر و دموکراسی به وسیله آمریکاییان و دیگر متحدان وی در سراسر جهان، از جمله در داخل کشورهای چوون آمریکا و انگلیس، نقض شده است.

حال می‌توان به سیاق نظریه پایان تاریخ فوکویاما پرسید: آیا لیبرال دموکراسی غرب به پایان عمر خود رسیده است؟ گرچه من چنین تصویری ندارم و معتقد نیستم که غرب با فرهنگ و تمدن عظیم خود در آستانه زوال است و یا نظام مدرن لیبرال دموکراسی حاکم بر آن یکسره دروغ از آب درآمده و باید آن را به کناری نهاد، اما واقعیت این است که رخدادهای ظالمانه و ضد دموکراتیک و خلاف حقوق بشری مدعیان لیبرالیسم تمام عیار و دموکراسی لائیک در همین پانزده سال اخیر، چندان زیاد و گسترده و آشکار و مایوس کننده است که، هم کارآمدی چنین نظاماتی برای تامین آزادی و دموکراسی و حقوق بشر و تحقق صلح جهانی را زیر سوال برده است و هم نیت دولت‌های مدعی دموکراسی و صلح طلبی و حقوق بشری را با چالشی جدی روبرو ساخته است.

جای انکار ندارد که تمدن کنونی در نیم کره غربی، پیشرفته‌ترین و توسعه یافته‌ترین و جهانی‌ترین تمدن بشری تاکنون است و دستاوردهای بزرگ و پاره‌ای موارد بی نظیری را در بطن و متن خود پرورده و در خدمت آدمیان نهاده است و از جمله آنها انسان گرایی، آزادی، عقلانیت، رویکرد انتقادی، دموکراسی و حقوق بشر است، ولی با عملکردهای کنونی و ستمگری‌های مکرر و تجاوزهای آشکاری که به وسیله حامیان و حاملان و بنیان این اصول عام انسانی به حقوق مسلم انسانی میلیون‌ها انسان در همه جای جهان و مخصوصاً مردم خاورمیانه و اکنون فلسطین و لبنان می‌شود، نتیجه‌ای جز یاس و بی‌اعتباری ارزش‌هایی چون دموکراسی و حقوق بشر و حتی در نهایت علم و تکنولوژی و تمدن غربی ندارد، و این، نه تنها به زیان حاملان تمدن غربی، که به زیان مردمان تحت ستم و عقب مانده و به دور از تمدن و دموکراسی و عدالت و حقوق بشر هم هست، چرا که فعلاً حداقل در کشورهای اسلامی، بی‌اعتباری نظری و عملی دموکراسی و حقوق بشر، فقط می‌تواند به تقویت مخالفان آن منتهی شود. بدیهی است که چیرگی سیاسی نظامی بنیادگرایان دینی از نوع طالبانی و بن لادنی و یا بنیادگرایی غیر دینی از نوع صدامی نیز نتیجه‌ای جز عقب ماندگی بیشتر و انحطاط تمدنی عمیق‌تر برای مسلمانان نخواهد داشت.

به هر حال غربیان که خود را بانی و آموزگار رواداری و آزادی و دموکراسی می‌دانند و از تمام مردمان جهان می‌خواهند به آن اصول عام بشری پایبند باشند، نباید خود ناقض همان اصول باشند و به بهانه‌های واقعی یا ادعایی و توهمی خود ساخته، به حقوق میلیون‌ها انسان تجاوز کنند. نکته مهم آن است که آمریکا و دیگر غربیان نباید ساده‌نگرانه تمام حوادث و به عبارتی تاریخ را از سپتامبر ۲۰۰۱ آغاز کنند و چنین وانمود کنند که تروریسم و ستم از آن زمان آغاز شده است. گفتن ندارد که هر مسلمان آگاه و دین‌ورزی نمی‌تواند چنان فاجعه ضد انسانی را تایید کند و نیز روشن است که دیگر اعمال تروریستی و ضد بشری مدعیان مسلمانی در مترو لندن و حتی در عراق و افغانستان کاملاً محکوم است و باید تمام صلح طلبان جهان و از جمله مسلمانان دست به دست هم دهند تا با پدیده شوم خشونت‌ورزی و بنیادگرایی کور، از هر نوع دینی و حتی بنیادگرایی سکولاریستی، مقابله کنند، اما بی‌گمان، این نوع رفتارها به وسیله مسلمانان، ریشه در تاریخ دور و نزدیک گذشته و به طور خاص ریشه در مناسبات دیرین مسلمانان با غرب از جمله در عصر

استعمار دارد و نمی‌توان آن را به جهل و تعصبِ شمارِ اندکی از مسلمانان که از قضا غالباً شهروندِ آمریکایی و یا انگلیسی هستند تقلیل و نسبت داد. باید آشکارا گفت که اگر غربیان، مخصوصاً انگلیسی‌ها، فجایع و مظالمِ عصرِ استعمار در هندوستان و خاورمیانه و شمالِ آفریقا را از یاد برده‌اند و یا به سودِ خود نمی‌بینند که آنها را به یاد بیاورند، مردمانِ این نواحی و مسلمانانِ این مناطق هرگز آنها را فراموش نکرده‌اند و حتی در وجدانِ چند نسلِ اخیر نیز این خاطرات و تجاربِ تلخ، زنده و حاضر است.

چرا راه دور برویم، چگونه مردمِ مسلمان و به طورِ کلی اعرابِ منطقه چگونگی تشکیلِ دولتِ جعلی و بی‌بنیادِ اسرائیل را از یاد ببرند؟ چگونه نادیده بگیرند حمایت‌های آشکار و پنهانِ آمریکا و انگلیس و بسیاری دیگر از قدرتمندانِ غربی و متحدانِ شان در سراسرِ عالم را از اسرائیل؟ چرا اسرائیل تاکنون به هیچ کدام از قطعنامه‌های سازمانِ ملل اعتنا نکرده و روزِ روشن و بی‌دغدغه، نه تنها به مردمِ فلسطین ستم می‌کند و پیر و جوان و کودکِ آن را به خون می‌کشد و آبادی‌ها را نابود می‌کند که حتی اعضای دولت و پارلمانِ فلسطینی را نیز یک جا بازداشت می‌کند؟ آشکارتر از این می‌توان به حقوقِ یک ملت و دولت تجاوز کرد؟ یک ماه است که کشورِ لبنان موردِ حملهٔ اسرائیل است و در واقع یک کشور نابود شده است. آیا گروگان‌گرفتنِ دو سربازِ اسرائیلی به وسیلهٔ حزبِ اللهِ لبنان، می‌بایست چنین واکنشِ مخرب و هولناکی در پی داشته باشد و به شکلِ عاقلانه تری قابلِ حل نبود؟ در برابرِ چنین فاجعه‌ای آمریکا و انگلیس و سازمانِ مللِ ناتوان و آلتِ فعلِ قدرت‌های مسلط، جز حمایتِ آشکار و یا اظهارِ ناتوانی چه کرده است؟ با چه منطقی می‌توان گفت که حزبِ اللهِ لبنان و فلسطینی‌ها تروریست‌اند اما یک دولتِ رسمی و موردِ تاییدِ قدرت‌های جهانی و سازمانِ ملل که آشکارا و مکرر، هم ترور می‌کند و هم تجاوز می‌کند و هم آدمیانِ غیرنظامی را هزار هزار می‌کشد و هم شهرها و آبادی‌ها را ویران می‌کند و هم رهبران و نمایندگانِ یک ملت را دسته دسته گروگان می‌گیرد، تروریست نیست که هیچ، بلکه مخالفِ تروریسم است و دارد علیه تروریست‌ها جهاد می‌کند؟

روشن است که در مقامِ دفاع از هیچ تروریستی و یا از هیچ رفتارِ نادرستی نیستیم، بلکه سخن بر سرِ منطقِ متناقضِ حاکم بر جهان و بر جهانِ لیبرال دموکراسیِ غربی است. سخن این است که آمریکا و متحدانِ شان باید بدانند معادله دو طرف دارد، مسلمانان عموماً فجایع گذشته و حال را از یاد نبرده‌اند،

شکست‌ها و تحقیرها را فراموش نکرده‌اند، تا زمانی که ریشه‌های دور و نزدیک بنیادگرایی و افراطی‌گری و یا هر نوع ضدیتی با تمدن و فرهنگ غربی شناخته و درست فهم و تحلیل نشود، نمی‌توان به راه‌حلی منطقی و معقول و در عین حال شدنی دست یافت.

در نهایت، راه‌حل، اجرای عدالت و آزادی و دموکراسی و اجرای کامل حقوق بشر بدون هیچ تبعیضی در سراسر جهان و از جمله در خاورمیانه و در جهان اسلام است. قطعاً از رفتارهای نادرست و خلاف دموکراسی‌گریبان نمی‌توان نتیجه گرفت که دموکراسی و یا دیگر دستاوردهای تمدنی غربی نادرست است بویژه که تا این لحظه دموکراسی بدیل ندارد. اما می‌توان قاطعانه گفت که نقض مکرر دموکراسی و حقوق بشر از سوی بانیان و صاحبان آن و نیز اعمال سیاست‌های چندگانه و تبعیض‌آمیز در مورد کشورهای مختلف، بویژه در مناسبات اسرائیل و اعراب، نتیجه‌ای جز بی‌اعتباری نظری و عملی دموکراسی و حقوق بشر ندارد. و در نهایت، تقویت تروریسم و بنیادگرایی از نتایج آن است.